

ضعف ساختاری دولت - ملت سازی در افغانستان

حمید هادیان*

چکیده

ضعف ساختاری دولت در کشور افغانستان در چارچوب روند دولت - ملت سازی قابل تأمل است و در این میان عامل جغرافیا یکی از متغیرهای مستقل در تشدید ضعف مذکور است.

افغانستان دچار بحران جغرافیای قومی است. نیروهای شدید گریز از مرکز به واسطه شرایط جغرافیایی قومی و تنوع قومی - فرهنگی به منازعات مسلحانه با دولت مرکزی و یا با یکدیگر برای کسب حداکثر قدرت پرداخته‌اند. فقدان اقتدار داخلی دولت مرکزی بر تشدید دامنه منازعات مسلحانه قومی افزوده است. موقعیت جغرافیایی کشور حایل افغانستان نیز موجب تشدید تضعیف ساختار دولت مرکزی شده است. در واقع جبرگرایی جغرافیایی وضعیت حایل را به آن کشور دیکته کرده است. در تعریف و گونه-شناسی دولت در افغانستان به ویژه به لحاظ عوارض جغرافیایی و قومیت‌ها «دولت ضعیف - ملت ضعیف» نام می‌گیرد. نتیجه‌ی آن نیز منازعات مسلحانه قومی و فروپاشی سرزمین و حاکمیت ملی آن کشور بوده است.

واژگان کلیدی:

افغانستان، دولت - ملت سازی، دولت حایل و دولت ضعیف - ملت ضعیف.

Email: Phadian_2005@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۸۸/۰۵/۱۷

* دکترای روابط بین‌الملل

تاریخ ارسال: ۸۸/۰۳/۰۷

مقدمه

کشور افغانستان از زمان تأسیس تاکنون فاقد یک دولت مقتدر برای تأمین امنیت مرزها بوده است. به عبارت دیگر کشور افغانستان با بحران حاکمیت سرزمینی مواجه بوده است. این ضعف ساختاری را می‌توان ناشی از عوامل و متغیرهایی در چارچوب روند دولت - ملت‌سازی در آن کشور دانست که در این میان نقش جغرافیا در تشدید ضعف ساختاری دولت‌سازی غیرقابل اغماض است.

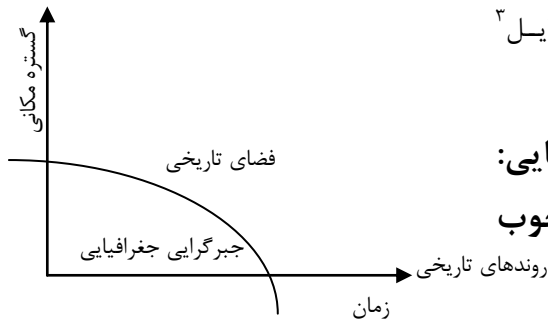
این مقاله سعی دارد به این سؤال پاسخ دهد چطور و چگونه عوامل جغرافیایی بر روند دولت‌سازی تأثیر می‌گذارد؟ منظور از واژه چطور بیشتر به مباحث فلسفی و منظور از واژه چگونه نیز به تأثیر عینی و ملموس برای شناخت هرچه بیشتر این ضعف ساختاری معطوف است.

در جنگ هرات در زمان محمد شاه قاجار به سرفرماندهی مراد میرزای حسام السلطنه و به دسیسه انگلیس، هرات و بخش‌هایی از افغانستان از خاک ایران جدا شد. این جدایی بیشتر شامل شهرهای خراسان بزرگ (بلخ، سمرقند، هرات، دوشنبه، خوارزم، قندهار و بخارا) بود. افغانستان در دورانی که مستعمره بریتانیا بود، زمانی که

تحت نفوذ اتحاد شوروی بود و اکنون که متحد نزدیک آمریکا و ناتو در جنگ با تروریسم است، هنوز معضل ساختاری دولت‌سازی را یدک می‌کشد. پیمان وزیرستان بین افغانستان و پاکستان برای به کنترل درآوردن مناطق دورافتاده که محل اختفای شورشیان مسلح شده است و پیکار مشترک نیروهای افغان و ناتو با شورشیان مسلح در نواحی دوردست آن کشور هنوز نتوانسته است ضعف ساختاری دولت در افغانستان را برطرف سازد. رابرت گیتز وزیر دفاع آمریکا در چهل و چهارمین جلسه کنفرانس امنیتی مونیخ (۲۱/۱۱/۱۳۸۶) درباره مناطق مذکور می‌گوید: «هنوز دولت افغانستان نتوانسته است اقتدار و قانون را در نواحی دوردست کشور تحقق بخشد و نیروهای افغان و ناتو در مناطق فاقد کنترل در مجاورت افغانستان و پاکستان به سر می‌برند».

این مقاله در نظر دارد به تأثیر عوامل و عوارض جغرافیایی در پراکندگی قومی و به عبارتی به جغرافیای قومی افغانستان که بر تشدید ضعف ساختاری دولت‌سازی در آن کشور مؤثر بوده است، بپردازد. اهمیت این مقاله بیشتر به آثار و پیامدهای ضعف ساختاری دولت‌سازی در افغانستان ازجمله

دیاگرام فضای تاریخی



بنابراین اگر تاریخ‌نگاری اولین سنگ بنای تاریخ باشد، روشی که مسائل انسانی را در تماس با خاک و در واقعیات جغرافیایی مطرح می‌سازد، برای درک ملموس داده‌های تاریخی و جستجوی سهم محیط در آنها لزوم بیشتری پیدا می‌کند. تعیین هویت مکان‌های تاریخی دارای معنا و مفهوم عمیقی است. در واقع جبرگرایی جغرافیایی از روابط جغرافیا و تاریخ حکایت دارد.

بودن و منتسکیو در اندیشه توجیه تاریخ یونان از رهگذر جغرافیایی آن بودند: «سترونی و بی‌حاصلی سرزمین آتیک توده‌ای و باروری و حاصلخیزی سرزمین لاکرمن حکومت اشرافی را در این مناطق استقرار بخشید». راتزل، جغرافی‌دان آلمانی، بنیانگذار جغرافیای انسانی یا جغرافیای سیاسی بود که از جبرگرایی جغرافیایی می‌گفت: «محیط سازنده است». قاطع‌ترین نظرات در این

مباحث، مطالب کتاب زمین و تحول انسانی

ظهور و بروز دولت ورشکسته^۱ و ضعیف^۲ و نیز تبدیل افغانستان به کشور حایل^۳ می‌پردازد.

۱- جبرگرایی جغرافیایی: مباحث نظری و چارچوب تحلیلی

برخلاف ادعای مارکسیستی «دترمینیسم تاریخی»، جبر جغرافیایی ملموس و غیرقابل اغماض است. به عبارت دیگر قوانین جغرافیایی بر امور انسانی تأثیرگذارند. جبرگرایی جغرافیایی با فضای تاریخی مرتبط است. رویدادهای تاریخی انسان‌ها در فضای تاریخی انجام می‌گیرد. بنابراین گستره مکان با وقوع حوادث و روندهای تاریخی گره خورده است.

انطباق فضای تاریخی با جبرگرایی جغرافیایی بدان معناست که روندهای تاریخی لزوماً در گستره مکانی رخ می‌دهند، با این تفاوت که حوادث تاریخی غیرقابل پیش‌بینی هستند (برخلاف ادعای مارکسیستی دترمینیسم تاریخی) ولی جبرگرایی جغرافیایی حتمی و واقعی است.

1. Failed State
2. Weak State
3. Buffer State

است که در سال ۱۹۲۲ توسط لوسین فرر انتشار یافته است: «تأثیر جغرافیایی جزیره بریتانیا بر تاریخ سیاسی آن قابل توجه است.» جغرافیا بی تردید الزام‌آورترین نوع اجبار است (ساماران، ۱۳۷۰، ص ۱۰۳). عوامل و عوارض جغرافیایی در فراز و فرود تاریخی انسان‌ها مؤثر بوده‌اند. هیچ‌گاه تاریخ جنگ‌ها از تأثیرات اقلیمی مصون نمانده است. شکست ناپلئون و هیتلر در زمستان از روس‌ها هنوز در تاریخ دیده می‌شود. اجبار عوارض جغرافیایی از جمله مناطق کوهستانی و دورافتاده بر سیاست و قدرت یک حکومت ید طولانی دارد. یکجانشینی و کوچ‌نشینی نتیجه دترمینیسم جغرافیایی است. بسیاری از جنگ‌ها در تاریخ حاصل تعارض این دو دسته اجتماع انسانی است. به هر تقدیر در مورد تأثیر محیط، آب و هوا، ارتفاعات و عوارض جغرافیایی بر روحيات و رفتار انسانی مطالب قابل توجهی دیده می‌شود.^(۱)

جبر جغرافیایی بیشتر به معنای این است که محیط جغرافیایی سرنوشت انسان‌ها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. جغرافیا نه تنها تمامی حیات انسان را تغییر می‌دهد، بلکه آن را طرح می‌ریزد و انسان تصمیم به انتخاب می‌گیرد. البته می‌توان محدوده این تأثیرگذاری در مرزهای سیاسی و حوزه

استحفاظی دولت‌ها را مطالعه کرد. دانش ژئوپلیتیک یا جغرافیای سیاسی بی‌گمان همان جغرافیای تاریخی است. جغرافیای تاریخی بیشتر به بازسازی وضع جغرافیایی دولت در هندسه سیاسی یک کشور می‌پردازد (ساماران، ۱۳۷۰، ص ۱۱۶). وضع جغرافیایی دولت تداوم و تغییر رویدادهای انسانی است. رویدادهای تاریخ سیاسی در درون جغرافیای تاریخی قرار دارد. بی‌جهت نیست که فضای تاریخی با دترمینیسم جغرافیایی منطبق است.

یکی از مهم‌ترین مسائل جغرافیای تاریخی و تاریخ سیاسی، حدود و ثغور دولت‌ها و امنیت مرزها است. جغرافیای تاریخی یا ژئوپلیتیک مسئله مرز را به منزله یک مفهوم انتزاعی، سمبلیک و ساختگی نمی‌نگرد، بلکه آن را مفهومی عینی و زنده می‌داند و اذعان دارد که ارگانیک کشورها و تداوم و تغییر دولت‌ها در چارچوب هندسه سیاسی کشورها و مرزها به وقوع می‌پیوندد.^(۲) عوارض جغرافیایی نه تنها شاخص‌های مرزی محسوب می‌شوند، بلکه می‌تواند توانمندی دولت‌ها را در دفاع از حاکمیت سرزمینی ارتقا یا کاهش دهد. به عبارت دیگر عوارض جغرافیایی از یکسو به پراکندگی جوامع انسانی و از سوی دیگر به

آن کشور امکان‌پذیر نیست. در این میان تأثیر عمیق عوارض جغرافیایی در مرزبندی‌های جامعه موزاییکی افغانستان قابل ملاحظه بیشتری است. منازعات مسلحانه قومی و مناطق دورافتاده از اقتدار دولت مرکزی می‌کاهد،^(۳) دقیقاً در جغرافیای قومی قابل تحلیل و ارزیابی است. اکنون کشور افغانستان در مجاورت پاکستان از معضل جغرافیای قومی وزیرستان و مناطق دورافتاده مجاور با پاکستان معطوف به حضور القاعده و طالبان شدیداً رنج می‌برد. ضعف ساختاری دولت‌سازی در افغانستان و تضعیف تاریخی الگوی دولت - ملت در آن کشور در فضای جغرافیای قومی قابل کالبدشکافی است. افغانستان از زمان تأسیس تاکنون دچار بحران فضای جغرافیای قومی است. بحران‌های قومی در آن کشور با عوارض جغرافیایی درهم تنیده شده است. بنابراین بین بحران قومی و عوارض جغرافیایی رابطه ارگانیکی جغرافیای سیاسی وجود دارد. در تعریف و گونه‌شناسی بحران جغرافیای قومی در افغانستان، می‌توان آن را جزو بحران‌های بین‌المللی و حتی تأثیرگذار بر مناطق مشابه جوامع موزاییکی کشورهای همسایه افغانستان به شمار آورد. امروزه پاکستان،

اقتدار حاکمیت سیاسی بر تمامیت ارضی و سرزمینی استوار است. عهدنامه‌های مرزی توسط دولت‌ها برای حسن همجواری تنظیم می‌گردد و جغرافیای قومی بیشتر به پراکندگی جغرافیایی اقوام در امتداد مرزها اشاره دارد. در این میان جوامع موزاییکی قومی از آسیب‌های جدی در امنیت مرزها به شمار می‌رود. روند دولت - ملت‌سازی با تمامیت سرزمینی و حاکمیت ملی مرتبط است و مباحث اساسی جغرافیای سیاسی چون دولت قوی - ملت قوی، دولت ضعیف - ملت ضعیف، دولت قوی - ملت ضعیف و دولت ضعیف و ملت قوی، مصداق جوامع موزاییکی به ویژه گستره جغرافیایی جنوب غرب آسیا تا آفریقا است که امروزه خاورمیانه بزرگ نام دارد. امروزه از خاکستر فروپاشی امپراتوری عثمانی و اتحاد جماهیر شوروی، جغرافیای سیاسی خاورمیانه و CIS تولد یافته است. (مقصودی، ۱۳۸۰، ص ۵۵)

۲- تأثیر عوارض جغرافیایی بر هندسه سیاسی افغانستان: جغرافیای قومی

درک و شناخت دقیق و درست از تحولات تاریخ سیاسی کشور افغانستان بدون مطالعه جغرافیای قومی و جامعه موزاییکی

هندوستان، ایران، آسیای مرکزی و حتی روسیه از بحران و خشونت‌های جاری در جغرافیای قومی افغانستان رنج می‌برند و ابعاد آن صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره انداخته است و نیروهای ناتو سرگرم تأمین امنیت در مناطق دورافتاده و بدون حاکمیت در مرز مشترک افغانستان و پاکستان هستند. با احتساب به این مباحث، گوشه‌های تاریک تاریخ افغانستان با جغرافیای سرزمینی آن کشور درهم تنیده شده است. افغانستان سرزمین پهناوری است که بیش از ۴۶۷ هزار کیلومترمربع وسعت داشته و به دلیل محاط بودن در خشکی کشورهای همسایه آن شامل پاکستان، ایران تأثیر به سزایی بر سرنوشت افغانستان داشته‌اند. از هنگامی که این سرزمین از طرف گروه‌های قومی گوناگون تصرف شد، آنها گردهم آمدند تا کشور افغانستان را شکل دهند.^(۴) سفرنامه‌های تاریخی مملو از پیوند تاریخ و جغرافیای کشور افغانستان است. (ماگنوس و نبی، ۱۳۸۰، ص ۶)

مساحت افغانستان از جهت عوارض جغرافیایی زمین از نوع زمین‌های پهن به آن اطلاق می‌شود. منظور از زمین‌های پهن بیشتر کوهستان‌ها و بیابان‌هاست. افغانستان در بخش شرقی فلات ایران قرار دارد. یک

سرزمین و منطقه مرتفع آسیا که از اطراف کوه‌های زاگرس در غرب ایران ظاهر می‌شود و تا دره اینداس در مرزهای شرقی افغانستان پایان می‌یابد. از لحاظ اقلیم، افغانستان بین کوه‌ها و بیابان‌ها واقع است. چند رودخانه با جریان‌های سریع و دره‌های باریک در منطقه کوهستانی برای تداوم بقای زندگی انسانی را می‌طلبند. دو نیم کردن کشور افغانستان بر مبنای بخش شمالی و بخش جنوبی خط هندوکش که تا کوه پامیر گسترش می‌یابد تا شمال غربی امتداد دارد. خط‌الرأس پامیر که اغلب بام دنیا نامیده می‌شود، به لحاظ بسیاری از کوه‌های منطقه که با یکدیگر در تقارب می‌باشند، در تقاطع چهار کشور افغانستان، پاکستان، چین و تاجیکستان قرار دارد. رودخانه آمودریا، رودخانه مرزی سرزمین تاجیکستان و افغانستان محسوب می‌شود. همچنین آمودریا مرز بین‌المللی افغانستان و ازبکستان نیز هست. آب این رودخانه‌ها برای افغانستان و دیگر کشورهای همسایه برای کشاورزی به ویژه کشت پنبه مناسب و حیاتی است. رود هیرمند نیز مرز بین افغانستان و ایران را شامل می‌شود. رود هریرود نیز در منطقه هرات مرز بین آن کشور و ایران محسوب می‌شود. کوه‌ها و رودخانه‌های این کشور با بیابان‌ها و

۳. ناحیه سوم پست و نیمه گرمسیری با مرکزیت جلال آباد و در مجاورت پیشاور پاکستان است پشتون‌ها در این نواحی زندگی می‌کنند؛
۴. ناحیه چهارم بیشتر مرتفع و کوهستانی است و پشتون‌ها نیز در این نواحی ساکن هستند و پکتیا از مراکز مهم این ناحیه است؛
۵. ناحیه پنجم متشکل از سرزمین‌های کشاورزی با مرکزیت قندهار است. این ناحیه متشکل از سرزمین‌های شیب‌دار جنوبی خط‌الرأس هندوکش و نواحی شمال محدود سلیمان است؛
۶. ناحیه ششم شامل ساکنین پشتون و بلوچ است، جایی که تسلط سیاسی این ایالت در دست پشتون‌ها است. گذرگاه چامان بر روی تپه‌های کم‌ارتفاع موجب حرکت آسان چارپایان و ستون‌های مروری می‌شود؛
۷. ناحیه هفتم منطقه کوهستانی هزاره است. سرزمینی فقیر از نظر کشاورزی و فاقد راه‌های تجاری است. ساکنین آن هزاره نامیده

شبه بیابان‌ها آن را متوازن می‌کند. کشور افغانستان بر سر راه جاده ابریشم واقع شده و گذرگاه خیبر معروف‌ترین گذرگاه عبوری بین دو طرف جاده ابریشم محسوب می‌شده است. جغرافیای قومی افغانستان نیز با عوارض جغرافیایی آن در هم تنیده شده است. افغانستان به لحاظ گروه‌های نژادی از مردمان مختلف و نیز نوع سرزمین و آب و هوا به هشت ناحیه جغرافیایی تقسیم می‌شود. تمامی این نواحی به جز ناحیه مرکزی تا مرزهای سیاسی افغانستان امتداد دارد. گروه‌های قومی افغان با گروه‌های مشابه در آن سوی مرز افغانستان ارتباط قومی و قبیله‌ای دارند. به‌طور مختصر نواحی جغرافیایی - قومی افغانستان به شرح زیر است:

۱. سرزمین واخان در امتداد شرق به غرب از سین کیانگ چین تا تاجیکستان گستره دارد و ساکنین آن از لحاظ نژادی ایرانی هستند؛
۲. سرزمین بدخشان در امتداد جنوب در طول مرزهای چین، پاکستان و تاجیکستان است. قبایل و ایلات به‌طور پراکنده در این نواحی زندگی می‌کنند؛

می‌شوند و شیعه مذهب بوده و به لهجه فارسی صحبت می‌کنند؛
۸. ناحیه هشتم با مرکزیت هرات است که در گذشته، در سال ۱۸۶۰ مورد مناقشه ایران و انگلستان بود. ساکنین آن پشتون بوده و دارای پوشش جغرافیایی شبه بیابانی است. (ماگنوس و نبی، ۱۳۸۰، ص ۱۰-۱۲)

سست شدن پایه‌های حاکمیت ملی و سرزمینی افغانستان همواره موجب تشدید تمایلات جدایی‌طلبانه و گریز از مرکز در ایالت‌های آن کشور شده است. نیروهای شدید گریز از مرکز به واسطه شرایط جغرافیایی قومی و تنوع قومی - فرهنگی به منازعات مسلحانه با دولت مرکزی و یا با یکدیگر برای کسب حداکثر قدرت پرداخته‌اند.

به لحاظ جنگ و منازعات قومی در افغانستان از سال ۱۹۷۸ تاکنون آمار رسمی و قابل اطمینانی از ساکنین و آوارگان افغان دیده نمی‌شود. بافت ایالت‌های این کشور روستایی و از نوع کشاورزی و دامپروری است. به جهت جمعیت‌شناسی، پشتون‌ها بزرگ‌ترین گروه نژادی افغان‌ها را با بیش از ۴۰ درصد جمعیت آن کشور تشکیل

می‌دهند. تاجیک‌ها دومین گروه با ۲۰ درصد جمعیت هستند و دیگر دسته‌های نژادی شامل هزاره‌ها، ازبک‌ها و غیره است. منابع موثق جغرافیای قومی، افغانستان را متشکل از ۲۱ گروه نژادی ساکن طبقه‌بندی می‌کنند. البته روابط گروه‌های قومی افغان به ویژه با پشتون‌ها در حالی از تنش و برخورد نظامی بوده است. شاکله قدرت قومی کشور افغانستان را پشتون‌ها تشکیل می‌دهند. بنابراین افغانستان دارای استحکام نژادی نیست و جغرافیای قومی تأثیر بسزایی در آن داشته است. در این میان کابل در مقایسه از سایر مراکز ایالتی دارای بیشترین اختلاط نژادی در بین شهرهای افغانستان است. هنوز پشتون‌ها حاکم و مسلط هستند و زبان قومی دری به عنوان زبان رسمی و غیررسمی در نهادهای دولتی و دستگاه اجرایی کشور دیده می‌شود. اما زبان پشتون نیز در بیشتر شهرهای افغانستان رواج دارد. ریشه واژه افغان به درستی مشخص نیست، ولی به عنوان بخشی با نام یک کشور در قرن ۱۸ مربوط می‌شود که قبایل پشتون یک منطقه از آسیای مرکزی را جدا کرده و حاکمیت خود را بر آن اعمال کرده‌اند.^(۵) از آن پس افغانستان به علت وضعیت جغرافیایی بیش از هر عامل دیگر، توانسته است در تاریخ آسیا

حائز اهمیت گردد، زیرا حکم یک راه کوهستانی را در تقاطع بزرگراه‌های آسیا بازی می‌کند. جغرافیا در شناسایی تنوع قومی و قبیله‌ای افغانستان نقش بسزایی ایفا می‌کند. بیشتر زمین‌های این کشور (۷۵ درصد) از کوه و بیابان است، ۱۳ درصد زمین‌ها کشاورزی و ۱۰ درصد مراتع و ۵ درصد آن جنگل است. بنیاد و زیربنای اصلی کشور افغانستان بسیار ضعیف است که علت آن وضعیت جغرافیایی و نیز حوادث تاریخی می‌باشد. وجود موانع کوهستانی، بیابان‌ها و زمین‌های بایر و ساکنین متخاصم در این نواحی نه تنها مانع ساختن جاده‌ها و ارتباط شد، بلکه بریتانیا و روسیه در دوران «بازی بزرگ» مانع از عمران و آبادی افغانستان به لحاظ عبور از این کشور جهت نزدیکی به هندوستان و یا آسیای مرکزی می‌شدند. افغانستان پس از استقلال به سوی روس‌ها رفت و بحران عمران آبادی آن نیز تحت الشعاع سیاست کمونیستی قرار گرفت. پس از آن نیز سیاست جغرافیای قومی کشور افغانستان تحت الشعاع جنگ علیه اشغالگران روس، جنگ داخلی و به قدرت رسیدن طالبان و اکنون نیز حضور نظامی ناتو در آن کشور قرار دارد. (هی‌من، ۱۳۶۵، ص ۱۰)

ساختار قومی و قبیله‌ای با عوارض جغرافیایی افغانستان در هم تنیده شده است. ۹۰ درصد از جامعه آن کشور دارای بافت قومی و قبیله‌ای بوده و محدوده جغرافیایی آنها جغرافیای قومی شناخته می‌شود. بیشتر ایلات‌های افغانستان براساس گونه‌شناسی جغرافیای قومی طبقه‌بندی می‌شوند که در صفحات قبلی به آن اشاره شد. (کلیفورد، ۱۳۴۸، ص ۴۰) همان طوری که عوارض جغرافیایی افغانستان در امتداد و اتصال عوارض جغرافیایی منطقه است، جغرافیای قومی منطقه نیز تحت تأثیر تحولات جغرافیای قومی افغانستان است. تاریخچه مختصری از تحولات مذکور را می‌توان از زمان خروج ارتش سرخ از افغانستان تاکنون مشاهده و ملاحظه کرد. در این میان کشورهای ازبکستان و تاجیکستان و قرقیزستان و نیز منطقه آسیای مرکزی از ناامنی و منازعات مسلحانه قومی در افغانستان در رنج به سر می‌برند. (شومانف، ۱۳۸۳، ص ۱۵۷)

در واقع شکل زمین در افغانستان جغرافیای قومی آن کشور را به شش بخش تقسیم کرد:

۱. ترکستان واقع در شمال افغانستان؛
۲. رشته‌کوه‌های هندوکش؛

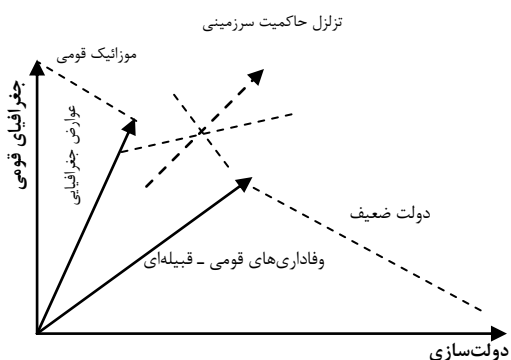
۳. منطقه بدخشان واقع در شمال شرقی؛
۴. کابلستان در جنوب افغانستان؛
۵. هزاره جات نواحی مرکزی و جنوب غربی؛

۶. سیستان. (شومانف، ۱۳۸۳، ص ۱۵۷)

به عبارت دیگر وفاداری‌های قومی - قبیله‌ای مقدم بر وفاداری‌های ملی و ناسیونالیسم در افغانستان است و اقوام پشتون نیز افغانستان را حول محور وفاداری قومی - ملی اداره کرده‌اند. مهم‌ترین ضعف دولت - ملت سازی در آن کشور، پراکندگی جغرافیای قومی و عدم استحکام ملی در افغانستان است. در طبقه‌بندی دولت - ملت سازی در افغانستان، آن به دولت ضعیف - ملت ضعیف تعریف و گونه‌شناسی می‌شود. (Breuilly, 2005, p. 15)

دیاگرام ساختار دولت و جغرافیای قومی

در افغانستان



به عبارت دیگر ریخت‌شناسی جامعه افغانستان با فاکتورها و عوارض جغرافیایی همراه است. برای مثال شکل هندسی افغانستان در مجاورت با دو قدرت بزرگ منطقه‌ای یعنی چین و روسیه، آن را به شکل کشور حایل^۴ درآورده و جغرافیای پراکنده و موزاییکی قومی و حتی حاکمیت سرزمینی آن کشور را متزلزل ساخته است (افغانستان در گذشته نیز کشور حایل بین نفوذ روسیه و بریتانیا در بازی بزرگ بود). پراکندگی قومی که موجب سست شدن استحکام ملی - قومی آن کشور شده، به‌طور مستقیم بر راه‌های مواصلاتی، تدارکاتی و لجستیکی دول مرکزی بر نواحی عمده و حاشیه قومی آن کشور تأثیر عمیقی گذارده است تا جایی که خیزش‌های جدایی‌طلبانه و منازعات مسلحانه قومی بیشتر در بستر سرزمین‌های بی‌صاحب همراه با فقدان اقتدار داخلی

جغرافیای قومی مبتنی بر وفاداری‌های قومی و عوارض جغرافیایی با فقدان اقتدار مرکزی همراه بوده است. بنابراین دولت در افغانستان با اصطلاح فروملی^۸ خوانده می‌شود. (۶) معنا و مفهوم آن این است که دولت در آن کشور تابع وفاداری‌های زیرمجموعه ملی شامل اقوام، قبایل و ایلات است و قبایل برتر، دولت و اعمال قدرت را به دست می‌گیرند که اقوام پشتون این امر را از زمان تشکیل افغانستان تاکنون برعهده داشته‌اند. (Jones, 2004, p. 19)

۳- افغانستان کشور حایل

مجاورت افغانستان با قدرتهای بزرگ منطقه‌ای چون روسیه و چین و نیز قرار گرفتن سر راه جاده ابریشم و اکنون جاده انرژی و برجسته شدن نقطه ثقل سیاست‌هایی جهانی و منطقه‌ای در جنوب آسیا، آسیای مرکزی و خاورمیانه، و مهم‌تر از همه فقدان دولت مقتدر به همراه فروپاشی حاکمیت سرزمینی، افغانستان را به یک کشور حایل^۹ تبدیل کرده است. برای مثال کشور افغانستان در دوران «سیاست‌های بازی بزرگ»^{۱۰} حایل بین بریتانیا و روسیه تزاری بود. روسیه به دنبال ممانعت از نفوذ بریتانیا به سوی آسیای مرکزی بود و بریتانیا نیز مانع

در این دیاگرام عوارض جغرافیایی موجبات کوتاه شدن بازوی اقتدار داخلی دولت مرکزی بر مناطق جغرافیای قومی می‌شود که نتیجه آن تولد جامعه موزاییک قومی است. همچنین وفاداری‌های قومی - قبیله‌ای نیز روند دولت‌سازی در افغانستان را تضعیف و موجبات تزلزل حاکمیت سرزمینی و استحکام ملی شده است.

بنابراین بین دولت^۵ که نماد وحدت ملی و سرزمین^۶ که نماد حاکمیت ارضی در افغانستان، یک شکاف^۷ عمیق استراتژیک دیده می‌شود. بدین ترتیب فقدان اقتدار داخلی و تشدید مناقشات قومی در افغانستان، موجب تشدید و عمیق‌تر شدن آنارکی و هرج و مرج در آن کشور شده و آثار و پیامدهای منطقه‌ای آن نیز بر امنیت مرزی کشورهای همسایه تأثیرگذار بوده است. همان طوری که سیاست آنسوی آب‌ها در گذشته از طریق دریاها و راه‌آهن انجام می‌گرفت و امروز سیاست جهانی شدن نیز از طریق شبکه‌های وب (web) انجام می‌گیرد، دولت نیز از طریق اتصالات و ارتباطات می‌تواند نمادهای وحدت ملی و حاکمیت ارضی را نهادینه کند که افغانستان به لحاظ

8. sub-National

9. Buffer State

10. Great Game

5. State

6. Territory

7. Gap

از نفوذ روس‌ها به سوی هرات و هندوستان می‌شد و در این میان افغانستان حایل بین آنها بود. این نقش در دوران جنگ سرد به ویژه با اشغال آن کشور از سوی اتحاد شوروی سابق و پس از آن نیز ادامه داشت. (Ziring, 1987, p. 90)

این بخش از مقاله حاضر به مطالعه تاریخی افغانستان در چارچوب تحلیلی کشور حایل که بی‌ارتباط با عوارض جغرافیایی و جغرافیای قومی افغانستان نیست، می‌پردازد. موقعیت جغرافیای سیاسی یا ژئوپلیتیک افغانستان در حاشیه امنیتی هارتلند (یعنی ریملند) واقع است و الزام جغرافیایی آن کشور را در وضعیت حایل قرار داده است. در واقع جبرگرایی جغرافیایی وضعیت حایل را به آن کشور دیکته کرده است. کشورهای حایل نقش بسیار ضعیف و منفعلانه در سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی ایفا می‌کنند و همواره بین قدرت‌های بزرگ دارای وضعیت ساندویچ هستند. در واقع وضعیت مذکور بیشتر حاکی از رقابت‌های شدید قدرت‌های بزرگ است. بدین ترتیب استقلال و تمامیت ارضی آنها تابع رقابت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای می‌شود و فقدان اقتدار مرکزی و استقلال خارجی تمامیت ارضی و ملی کشورهای حایل از جمله افغانستان را به

مخاطره می‌اندازد. کشورهای حایل همواره از سوی یکی از قدرت‌های بزرگ یا توسط هر دو اشغال و تقسیم می‌شدند. برای مثال افغانستان در دوران بازی بزرگ بین بریتانیا و روسیه تزاری، دوران جنگ سرد بین آمریکا و شوروی و اکنون پس از ۱۱ سپتامبر به اشغال قدرت‌های بزرگ درآمده است.

(USIP, 2007)

صرف‌نظر از مسائل سیاسی و استراتژیک برای تحلیل شرایط داخلی و خارجی دولت‌های حایل از جمله افغانستان، نقش عوارض جغرافیایی و عوامل ژئوپلیتیک در سرنوشت کشور حایل قابل توجه است. کشور حایل همان طوری که از معنا و مفهوم آن پیداست، حایل بین حوزه استحفاظی قدرت‌های بزرگ است. برای مثال افغانستان در دوران بازی بزرگ، حایل آسیای مرکزی تحت نفوذ روسیه تزاری و هندوستان تحت نفوذ بریتانیا بود. همچنین افغانستان دوران جنگ سرد حایل بین حوزه‌های استحفاظی اتحاد شوروی و آمریکا برای ممانعت از دسترسی روس‌ها به آب‌های آزاد و متقابلاً ممانعت از گسترش نفوذ غرب به سوی آسیای مرکزی بود. اکنون نیز افغانستان نقش سنتی و تاریخی حایل را بین آمریکا، چین و روسیه بازی می‌کند. مثال دیگر در این باره

آن عدم کنترل بر تمامیت ارضی و سرزمینی کشور است و ملت ضعیف نیز به دلیل فقدان استحکام ملی و مقدم بودن وفاداری‌های قومی به جای وفاداری‌های ملی است. به عبارت دیگر دولت ضعیف در افغانستان محصول موقعیت جغرافیای داخلی و منطقه‌ای کشور است. (Leventis, 2007)

این بخش از پژوهش حاضر تلاش دارد ضمن تعریف به آثار و پیامدهای دولت ضعیف در افغانستان بپردازد.

در آن دسته کشورهای که دولت شکننده و ضعیف حکمفرماست و جامعه آن نیز از موزاییک قومی در رنج است، آن کشور به سوی منازعات مسلحانه قومی پیش می‌رود. جامعه بین‌المللی پس از پایان جنگ سرد تاکنون سعی در مساعدت به کشورهای است که در معرض آسیب‌های جدی دولت‌های شکننده و جوامع موزاییکی و دستخوش منازعه است که در این میان کشورهای کامبوج، سومالی، هائیتی، بوسنی، کوزوو، سیرالئون، لیبیا، جمهوری کنگو، عراق و افغانستان از این دسته‌اند که با تراژدی انسانی روبه‌رو هستند و یا بوده‌اند. افغانستان از زمان اشغال^(۷) شوروی در سال ۱۹۷۸ تاکنون و به ویژه اشغال آمریکا در سال ۲۰۰۲ به بعد با دولت شکننده و جامعه

نقش تاریخی و سنتی لهستان حایل بین اتحاد شوروی سابق و آلمان نازی در دوران جنگ دوم بود که سرانجام به اشغال و تقسیم لهستان بین آنها انجامید.

افغانستان در گذشته بر سر جاده ابریشم و اکنون بر سر راه جاده انرژی آسیای مرکزی واقع است. آن کشور عضو گروه شانگهای و همزمان متحد آمریکا نیز هست. افغانستان ترمینال گاز آسیای مرکزی به سوی پاکستان و آسیاست. بدین ترتیب جبرگرایی جغرافیایی افغانستان را حایل بین حوزه‌های استحقاقی آمریکا، روسیه و چین قرار داده است.

بدین ترتیب موقعیت استراتژیک و جغرافیای نظامی افغانستان، آن کشور را به شکل کشور حایل در منطقه مبدل کرده و مضافاً جغرافیای قومی نیز آن کشور را فاقد استحکام ملی و حاکمیت سرزمینی گردانیده که برآیند آنها ظهور دولت ضعیف در آن کشور بوده است.

۴- دولت ضعیف در افغانستان

در تعریف و گونه‌شناسی دولت در افغانستان به ویژه به لحاظ عوارض جغرافیایی و قومیت‌ها؛ «دولت ضعیف - ملت ضعیف» نام می‌نهند. دولت ضعیف به دلیل فقدان اقتدار مرکزی که مهم‌ترین ضعف ساختاری

آشوب و آسیب‌زده از جنگ داخلی و تروریسم روبه‌رو است.

دولت و کشور افغانستان نیز مانند دیگر کشورهای آسیب‌دیده از این نوع معضلات متحمل آسیب‌ها و خساراتی شده است. به عبارت دیگر جامعه موزاییکی و قبیله‌گرایی افغانستان بر شکل‌گیری دولت اثر گذارده و روند پیدایش آن را به جای وفاداری‌های ملی بر وفاداری‌های قوم‌گرایی قرار داده است. به عبارت دیگر دولت که نماد وحدت ملی است، به تدریج در افغانستان تابع وحدت قوم پشتون شده و در یک بستر جغرافیای تاریخی قبیله‌گرایی پشتون‌نیم به اداره ملی کشور پرداخته است. البته راز موفقیت و بقای کشور افغانستان در بستر جغرافیای تاریخی محوریت پشتون بوده است، اما فقدان وفاداری‌های ملی بر تشدید ضعف ساختاری دولت در آن کشور افزوده و ما شاهد دولت ضعیف - ملت ضعیف در آن کشور بوده‌ایم.

منابع علمی در تعریف و گونه‌شناسی دولت‌های ضعیف و شکننده آنها را به دولت‌های ضعیف و دولت‌های ورشکسته و شکست خورده طبقه‌بندی می‌کنند. اول اینکه دولت ضعیف با دولت ورشکسته از لحاظ معنا و مفهوم متفاوت است و دوم اینکه بین دولت در حال ورشکستگی و دولت

ورشکسته تفاوت وجود دارد. دولت در حال ورشکستگی به دولتی اطلاق می‌شود که شرایط نامطلوب کشور آن را به سوی خطراتی سوق می‌دهد و اما دولت ورشکسته کاملاً در شرایط نامطلوب قرار دارد.

دولت ضعیف به شرایطی اطلاق می‌شود که حکومت قادر به تأمین نیازهای اساسی است که دولت ورشکسته اصلاً قادر به انجام آنها نیز نیست. معیار تقسیم‌بندی دولت ضعیف و دولت ورشکسته، اقتدار داخلی آنهاست. دولت ورشکسته به شرایطی اطلاق می‌شود که قادر به حمایت از شهروندان در مقابل تهدیدات داخلی و خارجی نیست، امنیت مرزی را نمی‌تواند تأمین کند، و حاکمیت سرزمینی و تمامیت ارضی آن دستخوش تهدیدات داخلی و خارجی است. به عبارت دیگر دولت مرکزی اقتدار داخلی خود را از دست داده و قادر به تحقق خدمات اساسی از جمله آموزش، بهداشت، امنیت و غیره نیست. در چنین شرایطی نقض حقوق بشر و تراژدی انسانی به شدت رخ می‌دهد. اما دولت ضعیف با شدت و ضعف‌های متفاوت از تحقق نیازهای اساسی کشور برمی‌آید، هر چند در روند موفقیت آن با ناکامی‌هایی مواجه است. (RAND, 2007, p.2) کشور و دولت افغانستان دقیقاً در چارچوب تحلیلی

دور از کنترل و تسلط قوانین ملی کشور و یا به اصطلاح سرزمین‌های بی‌صاحب به اصطلاح «مورینه‌وار» می‌تواند پایه‌های اقتدار دولت مرکزی و استحکام ملی را سست کند و تمامیت ارضی و ملی کشور را دچار فروپاشی کند. معضل اساسی این دسته کشورها و دولت‌ها به ترتیب جامعه موزاییکی، دولت ورشکسته و ظهور سرزمین‌های فاقد کنترل و یا سرزمین‌های بی‌صاحب است. این دسته سرزمین‌ها در معرض آسیب‌های جدی از نوع فقدان توسعه اجتماعی و اقتصادی بوده و وفاداری‌های قومی مقدم بر وفاداری‌های ملی شده و خشونت و تروریسم به تدریج ریشه در ارکان

دولت ورشکسته قرار دارند و جامعه بین‌المللی و ناتو سعی دارند آن را به دولت ضعیف و به تدریج به یک دولت مقتدر مبدل سازند که البته این مبحث نیز جای بحث و گفتگوست که در این مقاله فرصتی برای آن نیست.

بدین ترتیب از لحاظ معنا و مفهوم دولت ضعیف به مراتب بهتر از دولت ورشکسته است:

دولت ضعیف < دولت ورشکسته

Weak State کوچک‌تر Failed State

از سوی دیگر در پی ظهور دولت ضعیف و جامعه موزاییکی کشور به سوی خشونت پیش می‌رود:

۱- دولت قوی	ملت ضعیف	نتیجه: جامعه موزاییکی و ظهور یک دولت ضعیف و شکننده
۲- دولت ضعیف	ملت ضعیف	نتیجه: منازعات مسلحانه قومی و فروپاشی سرزمینی و حاکمیت ملی
۳- دولت ضعیف	ملت قوی	نتیجه: گذار به سوی شرایط صلح‌آمیز در پی اتحاد و ائتلاف احزاب
۴- دولت قوی	ملت قوی	نتیجه: توسعه پایدار

کشور و دولت افغانستان در ردیف دوم جدول قرار دارند.

همان‌طور که اشاره شد پاشنه آشیل دولت ورشکسته افغانستان منطقه وزیرستان و نواحی آن است که طالبان و القاعده در مرز مشترک با پاکستان مخفی شده‌اند. از منظر چارچوب تحلیلی جغرافیایی قومی، ظهور سرزمین‌های فاقد کنترل دولت مرکزی و به

جامعه می‌کند. مصداق بارز آن ظهور مناطق و سرزمین‌های مجاور مرزهای افغانستان و پاکستان از جمله وزیرستان است. سرزمین‌های بی‌صاحب پناهگاه مخفی‌گاه تروریست‌ها و جنایتکاران می‌شود. انواع سرزمین‌های بی‌صاحب در جوامع دستخوش مناقشه و خشونت‌های مسلحانه قومی به شرح زیر است:

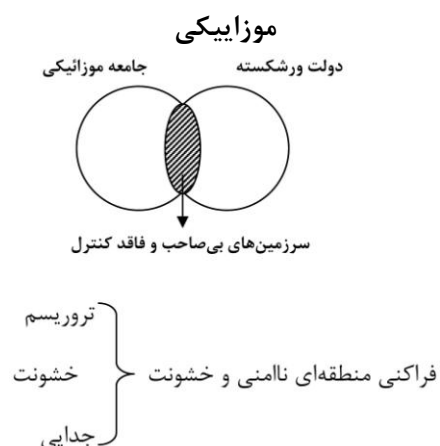
۱. در آن دسته سرزمین‌هایی که جنگ سالاران و نیروهای محلی اقتدار دولت مرکزی را به چالش می‌کشند و حاکمیت قانون دستخوش فعالیت‌های غیرقانونی این دسته قبایل، طوایف و گروه‌های جنایتکار و تروریستی قرار می‌گیرد؛

۲. در آن دسته سرزمین‌هایی که عوارض طبیعی از یک سو مانع از گسترش و تعمیق اقتدار دولت مرکزی بر این مناطق و سرزمین‌ها می‌شود و از سویی دولت مرکزی بسیار ضعیف بوده و فاقد اقتدار لازم برای اعمال اراده ملی و حاکمیت قانون بر این نواحی است و به تدریج جنگ‌سالارها و گروه‌های جنایتکار و تروریستی کنترل اوضاع این مناطق را به دست می‌گیرند؛

۳. در آن دسته سرزمین‌هایی که به شکل خودمختاری محلی اما در شاکله دولت مرکزی است، به تدریج توهم جدایی طلبی و خیزش‌های مسلحانه قومی موجب تضعیف اقتدار دولت مرکزی می‌شود و نفوذ باندهای مافیایی، گروه‌های جنایی، تروریست‌ها و جنگ‌سالاران محلی می‌تواند این دسته مناطق و سرزمین‌ها را به سوی

مناقشه و خشونت‌های مسلحانه قومی و جدایی طلبانه سوق دهد. افغانستان در گروه دوم قرار دارد و پیامدهای ناامنی آن نیز کشورهای منطقه را تحت تأثیر قرار داده است. (RAND, 2007, p.2)

دیاگرام دولت ورشکسته و جوامع



فرجام

برای آن دسته کشورهایمانند افغانستان که دارای دولت ضعیف و جامعه موزاییکی معطوف به خشونت‌های فرقه‌ای هستند، رویکرد ترکیبی حل و فصل منازعات و مطالعات توسعه راهکارهای زیر را پیشنهاد می‌کند:

۱. دعوت از تمام گروه‌های قومی برای تحقق آشتی ملی ضروری است؛
۲. چسب‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از جمله فدرالیسم، مشارکت

جامعه از عواقب و پیامدهای فروپاشی
تمامیت سرزمینی و حاکمیت ملی؛

ب) در اختیار گرفتن قوه قهریه برای
تحقق نظم و امنیت در آن نواحی؛

ج) تأمین امنیت مرزها و همکاری با
کشورهای همسایه در این امر؛

د) مقابله با هر نوع مداخله خارجی در
نامن ساختن این نواحی؛

ه) تحقق مسئولیت‌پذیری و اشاعه
روحیه همکاری در این دسته نواحی برای
تقویت امنیت بومی با ناامنی و تروریسم.

کشور افغانستان راه طولانی برای تحقق
دولت آشتی ملی و توسعه در پیش دارد.
وضعیت کنونی آن کشور پس از جنگ سال
۲۰۰۲، نمادی از وفاداری‌های قومی در
جامعه موزاییکی کشور، دولت ضعیف و روند
کند امنیت‌سازی است:



۵. پراکندگی قومی و عوارض جغرافیایی
در افغانستان با امتداد جامعه موزاییکی
آن کشور به سوی کشورهای همسایه و
به همراه ناامنی مرزی و خشونت‌های

اقتصادی نواحی قومی و از این قبیل
می‌تواند وفاداری‌های قومی - ملی را در
جغرافیای قومی معطوف به حفظ شاکله
ارضی و سرزمینی کشور تقویت کند؛
۳. توسعه پایدار، عمران و آبادی و
خدمات‌رسانی موجبات افزایش
کارآمدی و ارتقای سطوح مشروعیت
دولت مرکزی می‌شود. بازوهای اقتدار
دولت از طریق دسترسی بهینه به تمام
نواحی جغرافیایی - قومی امکان‌پذیر
است؛

۴. خیزش‌های جدایی‌طلبانه در پی
سیاسی شدن هویت‌های سیاسی آن هم
در نواحی فاقد کنترل و حاکمیت دولت
مرکزی اتفاق می‌افتد و به اصطلاح
سرزمین‌های بی‌صاحب ۱۱ پاشنه آشیل
دولت مرکزی و مخفی‌گاه مناسبی برای
جدایی‌طلبان و امروزه تروریست‌ها به
شمار می‌روند. منطقه وزیرستان در مرز
مشترک افغانستان و پاکستان از این
شرایط برخوردار است. دولت مرکزی در
این دسته کشورها می‌تواند به دنبال
محورهای زیر باشد:

الف) افزایش بازوهای اقتدار با هدف
حاکمیت قانون در آن نواحی و آگاه ساختن

فرقه‌ای بر نواحی مشابه این کشورها تأثیرگذار بوده است؛

۶. کشور افغانستان از جمله کشورهای محوری در منطقه است که ثبات و امنیت منطقه به آن گره خورده است. برگزاری اجلاس‌های دوره‌ای یا منطقه‌ای با هدف تحقق امنیت و توسعه نه تنها به تقویت زیرساخت دولت‌سازی در افغانستان می‌انجامد، بلکه می‌تواند به برقراری ثبات منطقه‌ای نیز منجر شود. قاچاق مواد مخدر، جنایات سازمان یافته، طالبان، ناامنی مرزها، مهاجرت‌های غیرقانونی و از این قبیل، روندهایی هستند که بر امنیت ملی افغانستان و ثبات منطقه تأثیر گذارند.

۷. به نظر می‌رسد که افغانستان از یک کشور حاشیه‌ای در سیاست بین‌الملل پس از دهه نود و به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر، به یک کشور مورد توجه سیاست‌های جهانی مبدل شده باشد. اما توجه سیاسی بدون ملاحظات اقتصادی، بازسازی، دولت‌سازی و مهم‌تر از همه ارتش و پلیس‌سازی در افغانستان مانند گذشته به حضور نیروهای خارجی و تضعیف دولت

مرکزی خواهد انجامید. امنیت و توسعه در افغانستان در گروی دولت مقتدر و ارتش قوی در افغانستان برای پاسداری از امنیت مرزهاست. البته دولت افغانستان قبل از نیاز به اقتدار و ارتش قوی که وابسته به منابع خارجی باشد، به سرمنزل مقصود نمی‌رسد. نیاز افغانستان در گروی رفتاری شفاف در نهادینه کردن دموکراسی و همگرایی بین اقوام است؛ اتفاقی که تاکنون واقع نشده است.

پانوشتها

- ۱- برای مطالعه بیشتر در این باره مراجعه کنید به: ساماران شارل، روش‌های پژوهش تاریخ، ج اول، گروه مترجمان، (مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰)، صص ۱۱۴ - ۱۰۰.
- ۲- برای مطالعه بیشتر درباره جغرافیای تاریخی مراجعه کنید به: فلسفه تاریخ؛ روش‌شناسی و تاریخ-نگاری، ترجمه و تدوین حسینعلی نوذری، تهران؛ طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۱۴ و مجتبی مقصدی، تحولات قومی در ایران، تهران، مؤسسه مطالعات ملی، ۱۳۸۰، ص ۵۵.
- ۳- درگیری در سراسر افغانستان از جمله کابل به طور مداوم در جریان است. لذا بحث جغرافیایی درگیری‌ها عامل قطعی نیست و ضعف دولت مرکزی حتی در کابل قابل مشاهده است.
- ۴- برای مطالعه بیشتر درباره مشخصات و مختصات بیشتر جغرافیای افغانستان، مراجعه کنید به: رالف، اچ.

۴. ماگنوس، وارن نبی، افغانستان، ترجمه قاسم ملکی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰، صص ۴-۶.
۵. برای مطالعه بیشتر درباره جغرافیای قومی و بازی بزرگ روس و انگلیس بر سر افغانستان مراجعه کنید به: آنتونی، هی من، افغانستان در زیر سلطه شوروی، ترجمه اسداله طاهری (تهران: شب‌اویز، ۱۳۶۵)، صص ۳-۱۰.
۶. ماگنوس، وارن نبی، افغانستان، ترجمه قاسم ملکی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰، صص ۴-۶.
۷. برای مطالعه بیشتر درباره جغرافیای قومی و بازی بزرگ روس و انگلیس بر سر افغانستان مراجعه کنید به: آنتونی، هی من، افغانستان در زیر سلطه شوروی، ترجمه اسداله طاهری (تهران: شب‌اویز، ۱۳۶۵)، صص ۳-۱۰.

منابع لاتین:

7. Breuilly, John (2005), "Dating the Nation: How old is an old Nation," *When is the Nation*, Edited by Atsuko Ichijo (London: Routledge).
 8. Jones, Martin (2004), *An Introduction to Political Geography: Space, Place and Politics* (London: Routledge).
 9. Lawrence Ziring (1987), "Buffer States on the Rim of Asia: Pakistan, Afghanistan, Iran and superpowers," *Soviet- American Relations with Pakistan, Iran and Afghanistan*, Edited by Hafeez Malic (London: MacMillan Press).
 10. Leventis Evagoras C. (2007), "The Waziristan Accord," *Middle East Review of International Affairs*, Vol. 11, No. 4, December.
 11. Newell, Richard S. (1972), *The Politics of Afghanistan*, (Cornell University Press,
 12. RAND (2007), "Ungoverned Territories: A Unique Front in the War on Terrorism," *RAND Research Brief*, 2007/9/1.
 13. USIP(2007), "Fragile States and Societies Emerging from Conflict," United States Institute of Peace, <http://www.USIP.org>, August 2007.
- ۶- برای مطالعه بیشتر درباره مفاهیمی چون Nation و Homeland مراجعه کنید به: Martin Jones (2004), *An Introduction to Political Geography: Space, Place and Politics* (London: Routledge), pp. 19-57.
- ۷- تفاوت حضور آمریکا با شوروی سابق در افغانستان در مشروعیت بین‌المللی است که حضور ناتو و ایساف در افغانستان با مجوز و حمایت سازمان ملل و جامعه بین‌الملل بود و امروز بین ۳۷ تا ۴۱ کشور در افغانستان نیرو دارند.

منابع فارسی:

۱. ساماران، شارل (۱۳۷۰)، *روش‌های پژوهش تاریخ*، ج اول، گروه مترجمان، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
۲. شومانف، عسگر (۱۳۸۳)، «تأثیر وضعیت افغانستان بر امنیت آسیای مرکزی»، مجموعه مقالات دهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳. کلیفورد، مری لوئیس (۱۳۴۸)، *سرزمین و مردم افغانستان*، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.